بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

عرض کردیم که در بحث جامعیت روایاتی که در بحث جامعیت وارد شده که به چند طایفه تقسیم می‌شود.

طایفه اولی روایاتی بود که دال بر شمول قرآن و همه حقایق و معارف تکوین و تشریع و علاوه بر نیازهای تشریعی حقایق و معارف تکوینی را هم اضافه می‌کند این یک طایفه است.

طایفه دوم اخباری است که دلالت می‌کند بر شمول قرآن نسبت به حاجات شریعه و معارف دینی و تشریعی و احیاناً‌ شمول قرآن نسبت به همه آنچه در سنت است .

طایفه سوم اخباری است که دلالت می‌کند بر شمول کتاب و سنت نسبت به همه حقایق عالم حقایق تکوین و تشریع

طایفه چهارم اخباری است که دلالت می‌کند بر شمول کتاب و سنت نسبت به معارف دینی فقط و همه نیازهای دینی را برآورده می‌کند و یک طایفه هم داریم که دلالت می‌کند بر شمول و جامعیت سنت و علم ائمه نسبت به همه نیازهای دینی احکام و شرایع و معارف دینی که بیشتر سروکار این طایفه با علم ائمه و سنت است این هم گروه دیگری است که در اینجا وجود دارد این چارچوب مدل را در نظر داشته باشید که ما همین جور که روایات را بیان می‌کنیم هر جایی و هر بخشی روایاتی افزوده می‌شود در آن قسم اول که نسبت به قرآن و شمول خیلی فراگیر و مطلق است گفتیم در همین کافی حدیث 7و8و9 دلالت بر این می‌کرد بر آن مفاد اولی می‌کرد گر چه 7و8 معتبر نبود و حدیث 9 معتبر بود این طایفه اول پس سه تا خبر تابه‌حال خواندیم آنچه طایفه دوم است شمول قرآن را محدودترش می‌کند فقط می‌آورد روی حاجات شرعی و دینی آن احادیث 1،2،3،4،5،6 از همان بابی که از کافی خواندیم همان‌طور که بحث کردیم که در بین آنها همان حدیث پنجم یک سند دیگری در تهذیب داشت که آن معتبر بود آن قسم سوم هم که مجموعه کتاب و سنت نسبت به حقایق تکوین و تشریع که بر همه آنها مشتمل است همان حدیث دهم است که معتبر هم است تابه‌حال در این دوازده روایتی که در کافی بود خواندیم این تقسیم‌بندی به دست می‌آید که هرکدام از این روایات در جدول خودش قرار می‌گیرد در ادامه روایات که یازده یا دوازده روایت خواندیم که روایات دیگری را هم اضافه می‌کنیم دو روایت هم از نور الثقلین جلد سوم صفحه 73 حدیث 172 ضمن همان آیه سوره نحل این طور دارد که حدیث دوازدهم می‌شود

### روایت دوازدهم

#### بررسی دلالی و سندی

في تفسير العياشي عن منصور عن حماد اللحام قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: «**نحن و الله نعلم ما في السموات و ما في الأرض و ما في الجنة و ما في النار و ما بين ذلك**»، ما هر چه در آسمان و زمین است می‌دانیم.

«**قال فبقيت أنظر اليه**» حماد لحاد که از اصحاب امام صادق (ع) است می‌گوید مبهوت شدم و نگاه کردم به حضرت که عجب این خیلی ادعای بزرگی است حضرت فرمود «**فقال: يا حماد ان ذلك في كتاب الله ثلث مرات قال: ثم تلا هذه الآية: «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى‏ هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمِينَ» آية من كتاب الله فيه تبيان كل شي‏ء**.»[[1]](#footnote-1)

حضرت می‌خواهد بفرماید که علم به همه حقایق عالم محیط است و این را از قرآن استنباط می‌کنیم علم آنها محیط بودن غیر از این است که مفاد اقوال و غیره محیط باشد آن شاهد کلام ما این است که می‌فرمایند ما اینها را از کتاب خدا استنباط می‌کنیم پس کتاب خدا مشتمل بر همه حقایق عالم است این می‌شود جزء حدیث دیگری علاوه بر آن سه حدیثی که در طایفه اول بود این حدیث چهارم در طایفه اول می‌شود در ردیف ما هم حدیث دوازدهم می‌شود

من یک نظر در مورد تفسیر عیاشی داشته باشم تفسیر عیاشی که چاپ جدیدی هم دارد و کامل قرآن هم نیست و این چاپ جدید هم مرحوم علامه طباطبایی یک مقدمه‌ای برایش زده و تصحیح آنها مال رسولی محلاتی است دو جلدی است و عام هم نیست داستانش این است که اولاً‌ خود این مرحوم عیاشی صاحب و مؤلف این کتاب که از علمای متقدم هم بوده‌اند مرد بزرگ و سنی هم بوده است و مستبصر و شیعه شده است بعد در اوایل او جوانی شیعه شده و بعد هم با سرعت در دانش‌های اسلامی پیشرفت کرد و صد تا دویست کتاب هم به او نسبت داده شده آدم بزرگی بوده و تفسیرش هم تفسیر روایی کامل بوده و مدت‌ها این تفسیر نایاب بوده که بعدها این را پیدا کردند ولی این تفسیر باز هم کامل نیست تقریباً نیمی از قرآن است که دو جلد است که نیمی از قرآن و کمتر از آن نیست و مرحوم علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر عیاشی می‌فرمایند که ما هنوز امیدواریم آن پیدا بشود ادعا شده که در مناطق شرقی ایران در یک جایی وجود دارد آن زمان را گفته‌اند ولی قطعاً نیست چون اگر آن زمان بود الآن پیدا شده بود به‌هرحال این کتابی است که بعدها پیدا شد نظیر همان فقه الرضا است که بحثی در فقه داشتیم آن هم همچنین وضعیتی دارد که بعدها پیدا شده و کامل هم نیست این چند جمله‌ای بود راجع به نویسنده این کتاب که در مقدمه علامه طباطبایی در جلد اول اشاره‌ای به زندگی ایشان شده و شرایط کتابش هم گفته شده است آنچه مایه تأسف و تأثر است این است که روایاتی که ایشان نقل کرده سندهایش را کامل نیاورده از وسط سند شروع می‌کند چون بین او و آن احادیث معلوم است که از نظر تاریخی فاصله است روایاتی را نقل می‌کند که احیاناً در جایی دیگر هم نیامده و بین ایشان و آن راوی که از او نقل می‌کند قطعاً‌ سقطی وجود دارد تقریباً همه روایاتش هم مبتلا به این است یکی دو تا راوی آخر را ذکر می‌کند فلذا همه کتب روایات این ایشان مقطوع السند است نه مقطوع السند کامل بلکه جزئی از سن قطع شده است به‌احتمال‌قوی باید این جور باشد که مثلاً ایشان در یک جایی قانون وضع کرده برای این‌که مثلاً ما تا اینجا را حذف می‌کنیم چون اگر می‌خواست کلاً سند را نیاورد یعنی اصلاً اعتنایی به سند نداشت مثل تحف العقول باید باشد که کل سند را نیاورد و روایات را بیاورد ولی اینکه نیمی از سن را آورده به‌احتمال‌قوی یک قاعده‌ای داشته که مثلاً‌ من وقتی که از فلانی نقل می‌کنم سند من این است مثل مشیخه تهذیب و من لایحضر ولی احتمالاً‌ او مشیخه‌ای داشته که به دست ما نرسیده یا اینکه مشیخه هم نداشته و یک وجهی دیگر آمده که سند را نیمه پاره کرده که یک بخشش را آورده و یک بخشش را نیاورده که یک دلیلی دارد یا مشیخه‌ای داشته که به دست ما نرسیده یا دلیل دیگری که جای تأمل و مداقه دارد

فلذا همه روایات او مبتلا به این است که بعضی یا قسمتی از سندش مقطوع السند است از جمله همین که مرحوم عیاشی از منصور بن حازم نقل می‌کند که او هم از حماد بن اللحام که حداقل پنج نفر در این فاصله زمانی باید واسطه باشند تا منصور و از آنها نامی و نشانی نیست فلذا این یک ضعف عامه‌ای است که کل تفسیر عیاشی به آن مبتلا است این یک اشکال کلی در آن است علاوه بر آن این حماد بن اللحام هم اگر مراجعه کنید می‌بینید که حماد بن اللحام توثیقی ندارد نه توثیق خاص و نه توثیق عام از معاصر امام صادق (ع) است و تعدادی روایاتی هم دارد ولی هیچ توثیقی در منابع موثق از او نقل نشده است نه توثیق خاص و نه توثیق عام اما دلالتش معتبر است فلذا این هم در آن طایفه اولی به‌عنوان مؤید بر آن مؤید است افزوده می‌شود چون یک حدیث معتبر مادر آنجا پیدا کردیم بازهم احادیث معتبر وجود دارد که در آینده پیدا می‌کنیم و بقیه همه‌اش مؤیدات می‌شود.

### روایت سیزدهم

#### بررسی دلالی و سندی

روایت بعدی حدیث 173 در صفحه 73 جلد سوم نور الثقلین است که این هم باز از تفسیر عیاشی است که سندش مقطوع است در این حدیث حضرت نکته تفسیری را در مقایسه سه آیه که یکی مربوط به حضرت موسی (ع) و یکی مربوط به حضرت عیسی و یکی هم مربوط به پیامبر گرامی اسلام است بیان می‌کند:

عن عبدالله بن الوليد قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: **قال الله لموسى: «وَ كَتَبْنا لَهُ‏ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ»** که من، من تبعیضیه است در الواحی که برای حضرت موسی فرستادیم نمونه‌ای از هر چیز در آن نوشتیم «**فعلمنا انه لم يكتب لموسى الشي‏ء كله**» یعنی همه چیز در کتاب و صحیفه او و الواح او نوشته نشده بلکه برخی از حقایق در آن مکتوب مضبوط بوده «**و قال الله لعيسى: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ**» برای حضرت عیسی می‌گوید که تبیین می‌کند آنهایی را که در آن اختلاف دارند باز هم می‌گویند بخشی از حقایق عالم و حقایق دینی است اما **«و قال الله لمحمد صلى الله عليه و آله: «وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى‏ هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ».[[2]](#footnote-2)**

اما برای پیامبر گفته شد که تبیاناً لکل شیء من کل شیء نیست لکل شیء است و این هم باز خبری است که می‌شود از آن استشهاد کرد برای شمول آن درهرحال این تبیاناً لکل شیء‌ ظهوری دارد که نسبت به آنها یک جامعیت فراتر و کامل‌تری دارد البته این اگر بگوییم مثل خود آیه در ظهور اولیه‌اش انصراف دارد کل شیء به کل شیء دینی و مؤثر در سعادت می‌شود جزء همان احوال دوم ولی اگر بگوییم نه انصراف در این نیست بخصوص چون مقایسه کرده با حضرت موسی و اینها احتمالاً ظهور بهتری دارد در اینکه همه حقایق عالم در آن وجود دارد می‌شود جزء طایفه اول بنابراین این بنا بر عدم انصراف می‌شود طایفه اول و بنا بر انصراف می‌شود طایفه دوم و طبعاً‌ سن هم ندارد اختلاف یک معنای دیگری هم دارد که گاهی در این آیات هم احتمال می‌دهند که اختلاف امتی رحمة می‌گویند این رفت‌وآمدشان برای کسب علم است این مقصود است که رحمة است نه اختلاف به معنای دیگر ممکن است این آیاتی که می‌گوید «**لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ**» یعنی آنچه برای آن رفت‌وآمد می‌کنند می‌خواهند بفهمند.

این یک احتمال در این آیات است چون بحث تفسیری نداریم وارد این بحث نمی‌شویم ولی احتمال اظهرش همان است که اختلاف دارند یعنی چند قول در موردش وجود دارد آن وقت اینکه اختلاف در آن دارند یعنی در واقع حضرت عیسی بعد از حضرت موسی و ابراهیم و الواح و صحف و زبور است بخشی از اینها که در کتب سابق بوده محل بحث و اختلاف قرار گرفته که حضرت آمده آنها را حل بکند اگر این احتمال دوم را بگوییم آن وقت دایره این بخشی از شریعت می‌شود اگر آن احتمال اول را بگیریم می‌تواند عموم شریعت باشد اگر احتمال اول باشد این لکل شیء باید بگوییم عموم غیر شریعت و حقایق دینی هم دارد اما اگر احتمال دوم باشد آن وقت ظهور پیدا نمی‌کند قبل از ادامه بحث یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنیم که این آیه شریفه سوره نحل آیه خیلی خوبی است که در یک روایتی هم دارد که پیغمبر اکرم (ص) وقتی این آیه نازل شد یا اینکه وقتی این آیه را می‌خواند (تردید از استاد) اشک از چشم‌هایش جاری می‌شد «**وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى‏ هؤُلاءِ**» و آنها را برای هر امتی شهید قرار دادیم و تو را شهید بر اینها قرار دادم که هولاء هم دو معنی دارد یکی هولاء به معنای امت خود و یکی هم همه پیشینیان و امت خودت و یکی هم همه پیشینیان و امت خود و همه پیامبران یعنی پیامبر یک شهادت عامه‌ مطلقه‌ای دارد بر همه عالم و بر همه انبیاء حضرت اشک می‌ریخت چون این مقام بزرگی است این شهادت هم تحملش دشوار است و هم ادائش مسئله مهمی است و اینکه می‌گویند اعمال بر پیامبر (ص) و ائمه (ع) عرضه می‌شود این شعبه‌ای از این شهادت عامه پیامبر است که فرعی از آن هم در ائمه (ع) و به‌خصوص در امام عصر (عج) وجود دارد این شهادت داستان‌های طولانی و بحث‌های زیادی دارد یک نکته هم اینجا وجود دارد که «**وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى‏ هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ»** هولاء‌ که گفتیم که سه احتمال دارد و احتمال سوم اقوی است این «و نزلنا» هم دو تفسیر و احتمال دارد یکی اینکه «واو» واو استینافیه باشد و این جمله با قبل ربطی ندارد می‌گوید آنها را شاهد بر امتشان قرار دادیم و تو شاهد بر آنها شدن و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً‌ لکل شیء و بعضی از کتاب‌های اهل سنت هم و نزلنا را جدا بحث کرده‌اند اما مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمایند که این واو، واو حالیه است و اینها باهم ربط دارند آن شهادت پیامبر با قرآنی که تبیان همه چیز است باهم ربط دارد آن نوع گواهی پیامبر یک احاطه‌ای بر همه عالم می‌خواهد و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء می‌گویند کتابی برای تو دادیم که تو را محیط بر همه عالم کرد و شهادت تو هم با این کتاب محیط بر همه عالم یک ربطی دارد و این نکته درست و دقیقی است که مرحوم علامه طباطبایی آورده است به ذهنم می‌آمد که اینها تأکید دارند که این دو مطلب ازهم‌گسیخته نیست که بگوییم درباره پیامبر دارد دو واقعیت را بیان می‌کند یکی اینکه تو شهید هستی به یک شهادت مطلقه و یکی اینکه تو یک کتابی را گرفته‌ای که تبیان کل شیء است نه اتفاقاً این دو ویژگی بر پیامبر (ص) باهم پیوندی و پیوستگی دارد و ارتباط وثیق و عمیق و درونی دارد این هم روایت دیگری بود آنجایی که بحث می‌کردیم «تبیاناً لکل شیء » گفتیم که شاهدهای درونی همه دلالت می‌کند بر اینکه خود آیه دلالت می‌کند بر اینکه کل شیء یعنی کل شیء امور دینی و تشریعی است همان‌طور که خو علامه هم به این قائل است خود علامه از این استفاده نکرده ولی به نظرم می‌آید که از این نکته علامه می‌توان استفاده کرد یعنی این را می‌توان شاهدی گرفت بر اینکه چون شهادت مطلقه است و این هم پیوندی با شهادت دارد پس این کل شیء هم کل شیء مطلق است چون مرحوم علامه همان‌طور که ما قبلاً بحث کردیم این آیه شریفه تبیاناً لکل شیء می‌گویند: لو خلینا و أنفسنا اگر ما باشیم و خود آیه و قرآن بیش از این نمی‌رساند که قرآن بر حقایق دینی محیط است نه همه حقایق عالم جهان تکوین فقط می‌گوید چون و روایاتی چیزی داریم که اگر آن باشد می‌شود بگوییم معنای آیه همین است ما نکته‌ای که می‌خواهیم اینجا عرض کنیم این است که ظهور اولیه کل شیء اطلاق است ولی انصرافی اینجا وجود دارد ما می‌خواهیم بگوییم علاوه بر این اطلاق اولیه قرینه می‌شود بر این خود آیه پیدا کرد از این طرف که هدی و بشری را می‌گفتیم منظور هدایت است ولی این شهادت مطلقه که پیوند خورده با نزول و انزال و تنزیل قرآن با این شکل می‌تواند یک شاهد و مؤیدی باشد برای اینکه یک تبیان لکل شیء به معنای تام تبیان حقیقی و جامع و فراگیر است این موقعی که شواهد را می‌گفتیم باید می‌آوردیم.

### روایت چهاردهم

#### بررسی دلالی و سندی

روایت بعدی که روایت چهاردهم می‌شود روایت 174 صفحه 74 از عیاشی است که باز هم این مشکل را دارد روایت چهاردهم :

عن يونس عن عدة من أصحابنا قالوا: قال أبو عبدالله عليه‌السلام: «**إِنِّي لَأَعْلَم‏ خَبَرَ السموات و خَبَرَ الأرضِ و خَبَرِ مَا يَكُونُ وَ خَبَرِ مَا هُوَ كَائِنٌ ِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي‏، قال: من كتاب الله أعلمه، ان الله يقول: «فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْ‏ء»**».[[3]](#footnote-3)

نظیر این روایت را قبلاً داشتیم ولی سندش متفاوت بود و عدة من أصحابنای یونس معتبر است که عدة من أصحابنای کافی است ولی قلبش معلوم نیست که کیست که این روایت باز معتبر نیست ولی دلالتش تام است و جزء این روایتی می‌شود که در گروه اول قرار می‌گیرد.

### روایت پانزدهم

#### بررسی دلالی و سندی

روایت بعدی هم روایت 175 همین کتاب است که از عیون اخبار الرضا (ع) نقل شده است:

في عيون الاخبار في باب مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان و المقالات في التوحيد قال الرضا عليه السلام في أثناء المحاورات:

این هم سند ندارد البته از جاهایی است که در بحث مکاسب می‌گفتیم که نسبت جازمه دارد ولی درعین‌حال ما قبول نداریم

«**و كذلك أمر محمد صلى الله عليه و آله و ما جاء به و أمر كل نبي بعثه الله، و من آياته انه كان يتيما فقيرا راعيا أجيرا لم يتعلم كتابا، و لم يختلف الى معلم،** (در محضر هیچ استادی حاضر نشده) **ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء عليهم السلام و أخبار هم حرفا حرفا، و اخبار من مضى و من بقي الى يوم القيامة**».[[4]](#footnote-4)

می‌گوید همه اخبار پیشینیان و آیندگان در قرآن وجود دارد که آن را پیامبری آورده است که هیچ‌چیزی نیاموخته بود این باز سندش معتبر نیست ولی دلالتش جزء گروه اول قرار می‌گیرد این هم دو سه روایتی است که از تفسیر عیاشی است

### روایت شانزدهم

#### بررسی دلالی و سندی

روایت 190 صفحه 77 نور الثقلین که در نهج‌البلاغه هم آمده است

في نهج البلاغة في كلام له عليه‌السلام في ذم اختلاف العلماء في الفتيا: «**أم أنزل الله دينا ناقصا فاستعان بهم على إتمامه، أم كانوا شركاء له؟ فلهم أن يقولوا و عليه أن يرضى، أم أنزل دينا تاما فقصر الرسول صلى الله عليه و آله عن تبليغه و أدائه و الله سبحانه يقول: «ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ و فيه تبيان لكل شي‏ء»**».[[5]](#footnote-5)

دو تا آیه است که لفظ آیه هم عوض شده که ولی اشاره به آن دو تا شده است این هم روایتی است که حالا سندش باید ببینیم که نهج‌البلاغه از کجا نقل کرده است و اینجا معلوم نیست از کجا نقل کرده است ولی مستند نهج‌البلاغه را باید ببینیم که سندش را معلوم کنیم منتهی این هم یک نوع شمول در حقیقت در عالم تشریع را می‌گوید و از آیه هم برای همین استفاده می‌کند این می‌شود شمول دین نسبت به آنچه معارف دینی است شمول قرآن و سنت مجموعه‌اش نسبت به معارف دینی است که این روایت گروه چهارم قرار می‌گیرد که سندش را باید بررسی کنیم روایات دیگری که ما داریم در جلد اول جامع أحادیث شیعه است از صفحه 130 می‌شود این مقدماتی که در جلد اول مقدمات کتاب است که چند مقدمه دارد که باب چهارم که عنوانش حجیت فتوای ائمه است این باب چهارم حدود بیش از چهارصد حدیث را مرحوم آقای بروجردی در این کتاب جمع کرده‌اند که این مجموعه چهارصد حدیث دلالت بر حجیت رأی ائمه می‌کند مرحوم آقای بروجردی چون نگاه تقلیدی بین المذاهب هم داشتند عنوان کتابشان را عنوان فتوای ائمه گذاشتند علتش این است که مرحوم آقای بروجردی خیلی روی این تأکید داشتند همه کسانی هم که به تقلید توجه دارند می‌گویند که یک بحث امامت ائمه است به معنای عصمت و خلافت بلافصل و مباحث کلامی این یک بحث است البته در جای خودش استدلالاتی دارد یک بحث دیگر مرجعیت ائمه در مقام إفتی و مراجعه به رأیشان است که این دومین می‌گوید چیزی نیست که نوشته باشد امروز هم وجود دارد برای ما هم فقط نیست خود اهل سنت هم به‌عنوان مراجعی در فتوا که فتاوا و آرای آنها معتبر است و باید بر آن توجه شود این را باید بپذیرند با این نگاهی که مرحوم آقای بروجردی اصلاً در اینجا عنوان چهارمین مقدمه کتابش را حجیت فتوی الأئمه نامیده است یعنی فرض بگیریم که ائمه فتوا هم دارند یعنی می‌روند اجتهاد می‌کنند ولی اجتهادشان معتبر است و تضمین شده‌ای است و قطع‌نظر از خلافت بلافصلشان مقام مرجعیت در إفتای آنها یک مقام معتبری است که مستند به روایات طریقین است و ما باید تفکیک بکنیم که یک بحث اختلافات تاریخی است که امروزه هم البته اثر دارد نمی‌خواهم بگویم گذشته است و امروز مهم نیست بحث امامت و خلافت است یکی هم بحث مرجعیت آنهاست که جزئی از بحث امامت شیعی است و روی این می‌گفتند که باید تأکید کنیم تا منفذی پیدا بکنیم برای اینکه معارف شیعه و اهل‌بیت را هم ببریم در دنیای اهل سنت بر اساس همین پیش‌فرض که مرجعیت فتوایی دارد غیر از بحث امامت کلامی به آن معنی این نگاهی است و حرف حقی است که مرحوم آقای بروجردی هم روی آن تأکید داشتند و خود این در واقع یکی از مبانی تقریب است تقریب بین المذاهب به معانی درستش معانی مختلفی دارد که معنای درستش موردقبول است که مبانی هم دارد و یکی از مبانی‌اش همین است که فتوای ائمه می‌شود مرجعیت داشته باشد برای همه امت اسلامی حتی به استناد خود روایات اهل سنت دارند این بابی که چهارصد بیست روایت مرحوم آقای بروجردی در جلد اول جامع احادیث شیعه این باب فعلاً ناظر به این است منتهی این چهارصد و اندی روایاتی که در اینجا آمده خودش به طوایف ده پانزده‌گانه‌ای تقسیم می‌شود که به آن شکل کسی هم نکرده و ما هم درصدد آن نیستیم و اگر یک موقعی به آن برسیم این کار را راجع به این کل این چهارصد یا نهصد روایت انجام خواهیم داد این چهارصد یا نهصد روایت به دلالت مطابقی التزامی تضمنی و با شیوه‌های مختلفی همه‌شان یک مدلولش در این باب مقصود است و همان مدلولی است که عرض کردم که حجیت فتوی ائمه (ع) بر کل امت اسلام است این محور این باب است البته این مدلول در بعضی بالصراحة آمده و بعضی بالدلالة التزامی و تضمینی و مطابقی و بعضی بالکنایه آمده است و گاهی هم صراحت است این چهارصد یا نهصد روایت متن متفاوت است که این را رسانده است که تفاوت‌هایی در متون شیعه است البته بعضی اسم‌هایش و متونش به هم خیلی نزدیک است ولی بعضی روایاتش مثل همان روایت کتاب الله و عترتی حدیث ثقلین است که آخر آورده و آن را به‌عنوان یک روایت آورده که ده‌ها سند شیعی و سنی در آن ذکر کرده است در اینجا خلافت بلافصل بحث نیست محور آن نکته است منتهی از آنها می‌توان برای این استفاده کرد این یک باب مفصلی است که در اینجا می‌توانید بعداً‌ ببینید و یک دور هم تورق بکنید خیلی خوب است چون مباحث خیلی مهم و ارزشمندی دارد یک بخشی از روایاتی که در اینجا آمده با بحث ما ارتباط دارد که ما حالا به آن نکته کاری نداریم ما درصدد بحث خودمان در جامعیت هستیم بخشی از روایاتی که در اینجا آمده با همین جامعیت ارتباط دارد از جمله روایاتی که ارتباط دارند تعدادی را می‌خوانم :

### روایت هفدهم

در جلد اول باب چهارم حجیت فتوی الأئمه حدیث 121 که در این باب حدیث بیستم است که سند معتبری دارد که از اصول کافی جلد اول است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عبدالله بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ‏ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «**دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عبدالله ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عبدالله ع سِتْراً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شِيعَتَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً ع بَاباً يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص- عَلِيّاً ع أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ فَنَكَتَ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ**» خیلی از این روایات اشاره دارند به آن جامعه و مصحف و جفر این سه تا کتابی که در دست ائمه به‌عنوان اسرار امامت بوده جامعه صحیفه حضرت زهرا (ص) و جفر؛ بعد می‌گوید که «**قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِمْلَائِهِ مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَ خَطِّ عَلِيٍّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْشُ فِي الْخَدْش‏ ِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ تَأْذَنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ قَالَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَ قَالَ حَتَّى أَرْشُ هَذَا**»[[6]](#footnote-6)

برای اینکه خوب عملی نشان بدهد دستش را فشار داد و فرمود حتی عرش اینکه من دست تو را یک فشاری دادم این هم در آنجا وجود دارد این روایتی است که در اینجا آمده است که ظاهراً روایت معتبری باشد این روایت و چندین روایت دیگر که من سریع می‌خوانم که در حد مستفیض است روایاتی که این را جزء شمول جامعیت سنت و لام ائمه نسبت به احکام دین است این یک طایفه مخصوصی است نمی‌گوید این سنتی هم که در دست ماست می‌گوید علم آنها و منابعی که در دست ائمه بوده چیزهایی بوده که همه نیازهای دینی در او جمع بوده است اینکه الزاماً‌ همه‌شان آشکار شده یا نه این نه حتی بعضی چیزها را همه‌شان را ما آشکار نکردیم ولی بر همه آنها ما واقف و آگاهیم که آن وقت این داستان دیگری دارد که در جمع بندهای بعدی باید به آن توجه داشته باشیم این در واقع هفدهیم حدیث می‌شود که در طایفه پنجم قرار می‌گیرد و اولین حدیث طایفه پنجم می‌شود از این قبیل حدیث ما زیادی داریم که ما همه‌شان را چون با بحث ما یک مقدار ارتباطشان کمتر می‌شود نمی‌آوریم چون بیشتر آنچه ما الآن بحث می‌کنیم جامعیت قرآن و سنت است این می‌رود روی بحث جامعیت علم امام نسبت به معارف دینی این روایت 121بود.

### روایت هجدهم

روایت بعدی از کافی نقل شده است عن محمد بن یونس عن أبان عن أبی شیبه عن محمد بن عیسی سمعت ابا عبدالله (ع) یقول :‌ ظل علم ابن شبروه عندالجامعه تا می‌رسد به آنجا که می‌فرماید: «**إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَاماً فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَام**‏»[[7]](#footnote-7) همه علوم در این وجود دارد.

### روایت نوزدهم

روایت بعدی هم همین است که باز سندش بی مشکل نیست قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: «**عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَ هِيَ سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِيهَا كُلُّ شَيْ‏ءٍ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَطُّ عَلِيٍّ ع وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ هُوَ أَدِيمٌ عُكَاظِيٌّ قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّى مُلِئَتْ أَكَارِعُهُ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.**»[[8]](#footnote-8)

در مورد مصحف فاطمه (س) و جفر و جامعه روایاتی که در این باب آمده یک طایفه‌اش شمول همان احکام و معارف دینی را می‌رساند یک طایفه‌اش هم شمول بالاتری را می‌رساند که من این را به‌عنوان طایفه ششم می‌نویسم که این کتاب‌ها و علم ائمه (ع) و کتاب‌های دیگر که مشخصاً این سه کتاب است جامعیت نسبت به همه حقایق را می‌رساند که آن روایت در آن بخش بود ولی این روایت بعدی در این گروه ششم قرار می‌گیرد در بحار هم در احوال فاطمه زهرا در جلدی که مربوط به حضرت زهرا (س) است آنجا یک بخشی دارد بنام مصحف فاطمه (س) در مصحف فاطمه هم روایات متعدی است که بعضی از آنها دارد که علوم الهی و دینی در آن است و بعضی‌شان می‌گوید که «**فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ**» این دو طایفه که یکی اطلاق بیشتری دارد و یکی محدودتر است اینجا همان حدیث‌های قبلی در بخش پنجم قرار می‌گیرد و این در ششم قرار می‌گیرد جامعیت علم و کتاب‌هایی است که در نزد ائمه بوده نمی‌توانیم این سنتی را بگوییم که الآن دست ما وجود دارد این با قبلی‌ها فرق دارد چون همه آنها الزاماً به دست ما نسپرده‌اند بلکه گاهی خودشان اشاراتی دارند که بخشی از اینها پیش ما مانده است و بخشی از آنها در زمان ظهور امام زمان آشکار می‌شود.

### روایت بیستم

حدیث 124 ابراهیم بن هاشم عن جعفر بن محمد عن عبدالله بن میمون عن جعفر عن أبیه این روایت سند معتبر دارد «**فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع كُلُّ شَيْ‏ءٍ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى الْخَدْشُ وَ الْأَرْشُ وَ الْهَرْشُ**»[[9]](#footnote-9) این روایت باز جزء پنجم می‌شود

### و ادامه روایات

حدیث بعدی با قبلی یکی است و یک جمله کوتاهی تفاوت دارد حدیث 126 محمد بن عیسی عن فضاله عن فضاله عن أبی بصیر این روایات از123 به بعد همه‌اش از بصائر الدرجات است این باز سندش معتبر است باز دارد که«**إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطَّهُ عَلِيٌّ بِيَدِهِ فِيهَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَام**‏»[[10]](#footnote-10) این باز در گروه پنجم است حدیث 127 باز سندش مرسله است ولی مضمونش همان مضمون گروه پنجم است

حدیث 129 باز جزء گروه پنجم و معتبره است حدیث 130 باز جزء گروه پنجم است که اینجا مصحف فاطمه آمده و دارد که : «**خَلَّفَتْ فَاطِمَةُ مُصْحَفاً مَا هُوَ قُرْآنٌ وَ لَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ أُنْزِلَ عَلَيْهَا**»[[11]](#footnote-11) طبق روایاتی که در مضرفات آمده و بحار را اگر ببیند این طورات که در همان فاصله بین ارتحال پیامبر (ص) و شهادت حضرت فاطمه که فاصله کمتری بود اینها از طرف ملائکه بر حضرت الهام می‌شد و حضرت آنها را می‌نوشتند و بخاطر همان محدثه است و این هم جزء روایتی است که بعضی شان جفر دارد و بعضی هم مصحف دارد .

روایت 131همه از گروه پنجم است روایات132، 133، 134، 135، 136، که از نظر سند معتبره است جزء گروه ششم است که علم ماکان و علم ما یکون دارد در مصحف فاطمه (س).

روایت137،‌ الی روایت 143همگی از گروه پنجم است

1. . تفسير نور الثقلين، ج‏3، ص: 73. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان، ص: 74. [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. . همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان، ص 77. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 239. [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان، ص 57. [↑](#footnote-ref-7)
8. . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏26، ص: 48. [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان، ص 50. [↑](#footnote-ref-9)
10. . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 145. [↑](#footnote-ref-10)
11. . همان، ص 156. [↑](#footnote-ref-11)